

مجسمه‌های کاغذی هنرمند سوگوار



آیا راه دیگری برای نشان دادن آنچه در دنیای سحرآمیز قصه‌ها می‌گذرد وجود دارد؟

یعنی بدون اینکه بخواهیم دست به قلم شویم و کلمه‌ها و جمله‌ها را کنار هم بچینیم و با گوش سپردن به افسانه‌ها و داستان‌ها محو آن اتمسفر خیالی شویم و آنچه بر سر قهرمانان قصه می‌آید؟ اصلاً چگونه می‌توان درونیات قصه‌ها را به عینیت رساند و مقابل چشم شنونده‌ها و خواننده‌ها قرار داد؟ هنر نقاشی و تصویرگری و فیلم‌سازی و سینما احتمالا تا کنون در این عرصه پیشتاز بوده‌اند و به ماندگاری قصه‌ها درون روح و ذهن ما کمک شایانی کرده‌اند، شازده کوچولو و گل سرخش، شتل قرمزی، غرور و تعصب، نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای و کلی قصه دیگر.

حالا یک هنرمند تجسمی پیدا شده است که با الهام از قصه‌ها، با استفاده از کتاب‌های دسته‌دوم مجسمه‌هایی کاغذی خلق می‌کند که بسیاری از آن‌ها همان المان‌های مشخص درون داستان هاست و البته برخی دیگر مجسمه‌هایی صرفاً فانتزی، جزیره گنج، زیبای خفته، جک و لوبیای سحرآمیز، به سوی فانوس دریایی نوشته ویرجینیا وولف یا خانه جین آستین و خانه خواهران برونته، همه جزو آثاری هستند که این هنرمند جوان با پیچ‌وخم‌های فراوانی که به کاغذ داده و با جزئیات فراوان خلقشان کرده است.

ظاهراً داستان شکل‌گیری این مجسمه‌های کاغذی هم از این قرار است: او در آخرین سال دانشجویی‌اش به تایلند سفر می‌کند و در یکی از فروشگاه‌های کتاب‌های دست‌دوم، کتاب آمریکایی آرام‌را می‌خرد. مدتی پس از بازگشت او به بریتانیا، پدرش از دنیا می‌رود و سو پلک‌ول، در دوران سوگواری تصمیم می‌گیرد اشکالی را در صفحه‌های کتاب کلاسیک گراهام گرین جدا کند و سپس آن‌ها را همچون ابر روی صفحات این کتاب آویزان کند. اتفاقی که ادامه پیدا می‌کند و می‌شود منشأ ادامه مسیر ساخت مجسمه‌های کاغذی تا حدی که این روزها خبر و تصاویرش در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود و واکنش‌های متفاوتی ایجاد کرده است.

خبر

این مطلب در کانال تلگرامی ما قرار گرفته است. برای مشاهده آن کلیک کنید

خبرنگار مشهدی رئیس کتابخانه ملی در شرق کشور شد



در پی بازنشستگی اکبر شیخ، مدیر پیشین مرکز اسناد و کتابخانه ملی منطقه شرق کشور، علیرضا مختارپور، رئیس سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ضمن قدردانی از تلاش‌های وی، مجتبی محمودی همپاندوست، مدیرعامل پیشین خانه مطبوعات خراسان رضوی را به عنوان مدیر این مرکز منصوب کرد. تلاش برای جذب منابع استانی و منطقه‌ای، بهبود خدمات ارزشیابی اسناد بایگانی را‌کرد، برقراری تعامل سازنده با دانشگاه‌ها، مراکز علمی و پژوهشی، شناسایی و اتخاذ تدابیر در راستای جذب منابع استنادی و نظارت و تقویت مؤثر تحقیقات تاریخ معاصر و تاریخ شفاهی در سطح استان و منطقه ازجمله محورهای ماموریت‌های مدیر مرکز اسناد و کتابخانه ملی منطقه شرق کشور برشمرده شده است.

زین قنبریار

علیرضا حیدری(مدرس ویراستاری

🔴 ترکیب‌هایی مانندضد آفتاب،ضد حساسیت، ضدزله‌و ضدیخ که یک‌واحدواژگانی می‌سازد، نیم‌فاصله‌نوشته می‌شود. فرهنگستان زبان‌و ادب فارسی هم‌با رابر نویسی فارسی چندواژهٔ بیگانه، نوشتن آن‌هارا به‌صورت نیم‌فاصله‌پیشنهاد کرده است:

- ضد افسردگی** (antidepressant)

- ضد بارداری** (contraceptive)

- ضد ویروس** (anti-virus)

#زین-قن‌دِ پارسی

یادی از ایرج افشار ایران شناس، نسخه پژوه و استاد دانشگاه به مناسبت سالروز در گذشتش

بزرگا مردا که او بود



علیرضا حیدری

گاهی نوشتن دربارهٔ برخی بزرگان چنان سخت و دشوار است که قلم هم یارای توصیف آن

همه عظمت را ندارد، زنده‌یاد ایرج افشار از آن جمله است. مردی دانا، کوشا، دلسوز و بی‌ادعا که باید نام و یاد او همواره زنده بماند. امثال این بزرگ مرد شایسته‌ترین‌هایند که نامشان بر کوچه و خیابان‌های ما حک شود تا آیندگان به آن‌ها افتخار کنند. در همین آغاز نوشته

شایسته می‌دانم استاد ایرج افشار را در کلام دکتر شفیعی کدکنی ببینیم که می‌گوید: «در مراکز علمی جهان و در حوزه‌های ایران شناسی دانشگاه‌های کرهٔ زمین، هیچ‌کس از معاصران ما، اعتبار و حرمت ایرج افشار را ندارد... او ایرج افشار است و بس، رها از هر عنوان و لقبی. پژوهشگران عرصه ایران شناسی جهان، در حوزه‌های تاریخ، مردم‌شناسی، ادبیات فارسی، باستان‌شناسی، کتاب‌شناسی و کتابداری و اطلاع‌رسانی، همواره در آثار خویش وامدار ایرج افشار بوده‌اند و خواهند بود. بزرگا مردا که او بود و دریغا و بسیار بار دریغا که به پنجاه چهرهٔ ممتاز هم نمی‌توان جای خالی آن یگانه را پر کرد... و این گفته چیزی برای توصیف بیشتر

آن مرد به جا نمی‌گذارد. او ایران‌را دوست داشت و این دوست داشتن از دوره نوجوانی او آغاز شد. در دبیرستان به انجمن ایران‌شناسی وارد شد، انجمنی که افرادی همچون هانری کربن، محمد معین و محمد جواد مشکور در آن رفت‌وآمد داشتند.

ایرج افشار و فردوسی نمی‌توان شوق او را به ایران و ایران‌شناسی دید و از توجه او به فردوسی و شاهنامه یاد نکرد که خود سند ملی ایرانیان است. مهم‌ترین پژوهش زنده‌یاد ایرج افشار دربارهٔ فردوسی انتشار کتاب «کتاب شناسی فردوسی و شاهنامه، از آغاز نوشته‌های پژوهشی تا سال ۱۳۸۵»، است. با ارائه فهرستی از ۵۸۶۷ اثر پژوهشی توسط ایشان. در این فهرست، آنچه از کتاب، مقاله، گفتار، فصل، سخنرانی، ترجمه، کتاب‌خطی، سنگی و سربی، دایره‌المعارف و... به زبان‌های فارسی، عربی و غیر آن از آغاز تا سال ۱۳۸۵ موجود بوده، جمع‌آوری شده است.

این کتاب را نخستین بار «انجمن آثار ملی» و چاپ دوم آن را با افزوده‌هایی «انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» منتشر کرد. این کتاب چند بخش مهم دارد که عبارت‌اند از: تحقیقات دربارهٔ فردوسی و شناخت شاهنامه، ترجمه‌ها و منقولات شاهنامه به ترتیب الفبایی زبان‌ها و تاریخ انتشار، نسخه‌های خطی شاهنامه، چاپ‌های متن شاهنامه و خلاصه‌های آن و دوازده پیوست درباره موضوع‌های مختلف از جمله تصاویر، عکس‌های برخی از اعلامیه‌های قدیمی، فردوسی‌شناسان خارجی، نسخه‌های خطی و چاپ‌های قدیمی از شاهنامه و نمایه‌های موضوعی به فارسی و لاتین، اعلام به فارسی و لاتین، کاتبان و بانیان و کتاب‌ها و مقالات و فهرست منابع.

اگر بخواهیم باز هم از توجه استاد افشار به فردوسی بگویم باید به سخنرانی علمی او در جشن رونمایی از تصحیح شاهنامهٔ دکتر خالقی مطلق یاد کنیم. زنده‌یاد افشار در نوزدهم تیر ۱۳۸۶ در مراسم رونمایی شاهنامهٔ ۸جلدی به تصحیح دکتر

خادم

در پاسخ به مجله‌سخن که پرسیده بود:

«کدام‌یک از اشخاص داستانی را که در ادبیات فارسی توصیف شده‌اند، بیشتر می‌پسندیدو کدام‌یک از صفات

ایشان مورد توجه شماست؟» گفته بود: «خضر، چون بسیار سفر می‌کرد.» کسی که از میان پیامبران «خضر» را انتخاب کند معلوم است که یکجانشینی در آیین او کافری است. طولانی‌ترین سفری که رفته، ۱۸ هزار کیلومتر بوده‌است و سفرهای چندهزار کیلومتری زیادی هم در کارنامه‌اش دارد. «ایرج افشار عنوان‌های زیادی دارد؛ پژوهشگر فرهنگ و تاریخ ایران، مصحح، نویسنده، نسخه‌پژوه، کتاب‌دار و کتاب‌شناس و «ایران‌شناس». او در ایران‌شناسی غیر از ایران‌شناسان است؛ غیر از هزاران صفحه‌ار ورق زدن و صدها کتاب را خواندن، ایران را به جان و تن گشته‌است. دانش‌اواز «سفرپیشگی» می‌آید. از دیدن خرابه‌ها و بته‌ها و آدم‌ها و درخت‌ها آمده است. ناب و بی‌واسطه و دست اول. «در نگاه او گلگشت در وطن، لازمه قطعی ایران‌شناسی است [...]. [ایران‌شناسی را آنگاه زنده و رونده و زاینده و حقیقی می‌دانست که پژوهشگر ایران‌شناس با طبیعت و خرابه و مردم این سرزمین درآمیزد و این البته از رهگذر «سفر» تحقق می‌یابد.» خودش سفر را مربی مرد می‌داند و نوشته است: «سفر بخش عمده‌ای از زندگی من بوده است، اگرچه منعم نبوده‌ام، ولی در کوه و دشت و بیابان غریب هم نبوده‌ام. جهان بگشتم آفاق سر به سر دیدم، اما کوشیدم که پس از بازگشت صفت جهان‌دیدگی نداشته باشم. در نگارش سفرنامه هم به دروغ نگرایدم. [...] هنوز هم آوارگی به کوه و دشت و بیابانم از زوست و معتقدم که به قول انوری «سفر مربی مرد» است.»

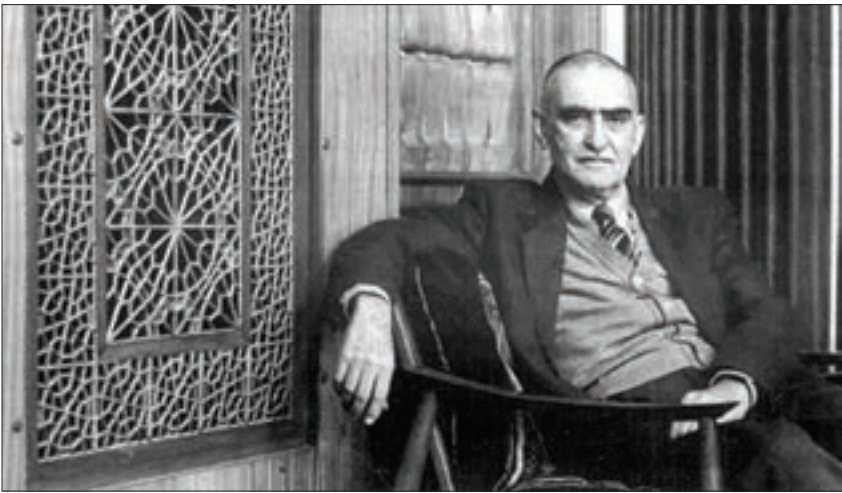
- ارث سفر از پدر

گویا سفرپیشگی ارث بوده که از آن پدری به او منتقل شده است. دکتر قاسم در نامه‌ای به دکتر محمود افشار (پدر ایرج افشار) چنین عبطه می‌خورد: «خوشا به حال سرکار که حکم کواکب سیار را پیدا کرده است و هر روز در افقی طالع می‌شوید.»

- ۶۶ سفر

«سفر کردن به دلخواه را از سال ۱۳۲۵ پیشه خود کرد.» نخستین یادداشت سفرنامه‌ای‌اش با عنوان «دبستان وله» سال ۱۳۳۱ در مجله مهر چاپ شد. آخرین سفرنامه‌اش را سال ۱۳۸۹ نوشت که با عنوان «آخرین گلگشت نوروزی، سفرنامه‌ای منتشر نشده از ایرج افشار» در شماره ۱۰۵ مجله بخارا اردیبهشت ۱۳۹۴ منتشر شد. اگر سال ۱۳۲۵ را مبدأ سفرهای «به دلخواه» او در نظر بگیریم و آخرین سفرنوشتش را گلگشت نوروز ۱۳۸۹، او ۶۴ سال در ایران و چندین کشور دیگر سفر کرده‌است. خودش دربارهٔ آغاز سفرنامه‌نویسی‌اش گفته‌است: «اینکه

او به همین میزان عاشق کتاب هم بود و پس از پایان تحصیل حقوق، ترجیح داد کتابدار کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران بشود. محمدتقی دانش‌پژوه، مرحوم افشار را شخصیتی مؤثر در کیفیت منابع این کتابخانه می‌داند و درباره اقدامات وی در کتابخانه دانشکده حقوق این‌طور می‌نویسد: «با آمدن ایرج من یک پشتیبان معنوی پیدا کرده بودم، به‌ویژه که من کارهای عجیبی از ایشان دیدم که شبیه معجزه بود. ایشان در عرض دو هفته به شناختن کتاب‌های کتابخانه مشغول شد و همه آن را از نظر گذراند و دانست که جای هر کتابی کجاست. چون در آن موقع استفاده از فیش و فیشیه‌دان در میان استادان و دانشجویان چندان معمول نبود، ناچار خودمان کتاب‌ها را به دانشجویان و استادان معرفی می‌کردیم. وجود ایشان باعث شد که کتابخانه پیشرفت کند و کتاب‌های زیادی خریداری شود... این مسئولیت‌های کتابداری تا مسئولیت کتابخانه ملی هم ادامه یافت. او در کتابخانه ملی، شعبه ایران‌شناسی را هم تأسیس کرد و مقدمات لازم برای کتاب‌شناسی ایران و فهرست‌نگاری نسخ خطی را فراهم کرد، اما خیلی زود عذر ایرج افشار را خواستند و او مجبور شد کتابخانه ملی را هم ترک کند و به قول جمالزاده «دماغ شما را سوزانندند و دل دوستان سوخت». فهرست کردن نام کتاب‌های او نیز خودگویای توجه او به کتاب و صداالبته نوشتن بود. سراسر عمر ایرج افشار با کتاب، کتاب‌شناسی و شوق او برای ایران‌شناسی و حفظ نسخه‌های خطی گره خورده است. بدون تردید زحمات او در حفظ میراث و پیشرفت علم کتابداری در ایران کتمان شدنی است. وی تا پایان عمر به تألیف و حفظ نسخه‌های خطی و میراث فرهنگی ایران مشغول بود.



ماجرای دیدار بارهبری

بعد از درگذشت ایرج افشار، حداد عادل در یادداشتی به‌ماجرای دیدار رهبر معظم انقلاب با زنده‌یاد افشار اشاره کرد. در این یادداشت آمده‌است: «سال گذشته

مطلع شدیم که آقا حدود ۹ ماه قبل از درگذشت ایرج افشار، ملاقاتی با آن مرحوم داشته‌اند که به پیشنهاد خود آقا بوده است. ایشان یادداشتی برای آقای افشار

فرستاده بودند که من مایلم شما را ملاقات کنم و وی هم قبول کرده بود. آقا در دیدار با آقای افشار به‌ایشان گفته بودند: «من از دورانی که شما سردبیر مجله‌سخن بودید، مقالات و نوشته‌های شما را می‌خواندم تا بعد در مجله‌راهنمای کتاب و... من از نشر فارسی شما خوشم می‌آید، چون خون دارو

جان دار است و نشر دلپذیر و درست و دلنشینی می‌نویسد»، یعنی یکی از جهاتی که ایشان به آقای افشار احترام می‌گذاشتند، قدرت قلم او بود.
وقتی نه هتل و اقامتگاهی در کار است و نه دوست و آشنایی، شب را چطور باید سر کرد و ماندن چگونه ممکن است؟ ایرج افشار این‌طور راهنمایی می‌کند: «فرض کنید آدم شب برسد به یک آبادی که فقط ده خانوار جمعیت دارد. هیچ دکانی هم ندارد. چه کار می‌شود کرد؟ به خانه‌ای وارد می‌شویم و می‌گوییم سلام علیکم، ما اینجا گرفتار شدیم، می‌فرمایید که چه کار کنیم؟ صاحبخانه در هر حال لحافی، پتویی، شمدی، چیزی دارد. به هر حال باید با آن زندگی ساخت. می‌رویم داخل و نانی، ماستی، پنیری... هر چه که دارد بالاخره آدم می‌خورد.»^{۱۱}

- حکمت‌های مردم محلی

منوچهر ستوده در همان یادداشتی که اشاره شد، می‌گوید: ایرج افشار «در هر شهر و دهکده یار و رفیقی داشت که به او علاقه زیادی داشت.» اصلا رفتن به جاهای پرت ناپسند برای تورسِپِ سرخوش، سبک سفر افشار بوده است و او را به چیزی که می‌خواسته، یعنی شناخت ایران و تاریخ و افسانه‌ها و مردمش نزدیک می‌کرده است: «در این بیابان‌ها و سفرها میل من آن است در دهی بی‌توته‌کنیم تا بتوانیم با افکار و روحیات مردم محلی آشنا شویم. به اصطلاح دیالوگی برقرار کنیم. بفهمیم منطقه چه حال و وضعی دارد، اما در هتل و مهمان‌سرا این فرصت و نعمت به دست آمدنی نیست.»^{۱۲}

او گفته از صحبت با مردم محلی و بومی است که لذت می‌برد و می‌تواند اطلاعات به دست آورد. «برای من که مثل آموزشگاه است.»^{۱۳}

- «خود» شناسی با سفر

این ایران‌شناس بسیاری‌ردان و بسیار سفر کرده، علاوه بر همه آن مزایایی که برای سفر شمرده‌اند یا به تجربه دریافته‌ایم، چیزی به ما می‌گوید: «به نظر من با سیر و سیاحت و گردش، امیداینکه مردم ایران، دوره قاجاریه و دوره‌های دیگر را به درستی درک کنند، وجود دارد. شما به هر ده کوره‌ای که بروید، باز یک چیزی ممکن است پیدا کنید که جنبهٔ هنری داشته باشد. به هر امکان‌آدم‌های، به هر مسجدی، به هر قبرستانی که بروید می‌تواند یک اثر هنری بیابید.»^{۱۴} در این سفرها و دیدن‌ها و سرک کشیدن‌ها و کنجکاوی‌هاست که «خود» را می‌شناسیم.

۱- مجله سخن، دوره ۶، شماره ۱، اسفند ۱۳۳۳
۲- ۱۳۱۴.۵.۱۰.۱۱.۲۴.آرژومند آوارگی به دشت و بیابان، گفت‌وگوی سیروس علی‌نژاد با ایرج افشار، مجله بخارا، شماره ۸۱
۳- ۲۰۰۸.۷.۸.۹.۱۲.در جست وجوی طبیعت و خرابه، میلاد عظیمی، مجله بخارا، شماره ۱۱۱

سفر در معیت ایرج افشار

نترس، از جاده اصلی بزن بیرون



ایران است.^۷

خودش با دریع نوشته است: «هنوز همه خرابه‌ها را ندیده‌ام و به هر راه نرفته‌ای-به دور از شاهراه‌ها- که قدم می‌گذارم، یکی از این‌گونه‌گوهرهای دیرپا برابر سر کوه، در دل دره، بر همواری دشت و میان آبادی می‌توان دید و از زبان مردم، افسانه‌ها را درباره‌آن‌ها شنید. به‌سفر تازه می‌روم، بیشتر برای آنکه ندیده‌ها و نشناخته‌ها را ببینم و اگر بتوانم آن‌ها را به اجمال بشناسانم.»^۸

- از شاهراه بزن بیرون

منوچهر ستوده سال‌های سال رفیق راه او بوده، همو که افشار درازترین سفر زندگی‌اش، یعنی سفر ۱۸ هزار کیلومتری‌اش را با او رفته، در یادداشتی با عنوان «گردش‌های بهاری و پاییزی ایرج افشار» درباره سبک سفرشان نوشته است: «مانند دیوانگانی بودیم که زنجیر خود را پاره کرده‌ایم و در فکر گریز هستیم. هدف مشخصی نداشتیم، مثل دیگران در جاده‌های چهارباندۀ رانندگی نمی‌کردیم. افشار برای گریز از ازدحام به جاده‌های فرعی پناه می‌آورد. این جاده‌ها موازی جاده‌های چهارباندۀ بود و از دهکده‌ها می‌گذشت.»^۹

افشار بر آن‌ها که از کیفیت راه‌های فرعی گله می‌کنند می‌گوید: «حالا راهش کمی سخت است، خب باشد. مگر از راه‌هایی که مارکوپولو و ابن بطوطه می‌رفتند سخت‌تر است. فقط یک ذره خاک است.»^{۱۰} اما در کوره‌راه‌ها و آبادی‌های دورافتاده و گمنام،

حکم،مهرداد اسکویی